

از سری روشها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# استاد و درس

روش آموزش

صفایی حائری، علی، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸.

استاد و درس (روش آموزش) / علی صفایی حائری - قم: لیلة القدر، ۱۳۸۱.

۸۰ ص.

ISBN 964 - 7803 - 44 - 3

۸۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. ۲. آزمون‌ها و تمرین‌ها. ۳. خودآموز. الف. عنوان.

الف ص / PJ /

م -

کتابخانه ملی ایران

## فهرست

پیش درآمد	۷
استاد و درس	
هدف	۱۶
وظیفه	۲۷
مراحل	۲۷
مسائل	۳۳
کلیدها	۴۳
ملاک‌ها	۴۴
روش‌ها	۴۵
تدریس	۴۶
تفسیر	۴۸



انتشارات لیلة القدر

استاد و درس (روش آموزش)

علی صفایی حائری (عین - صاد)

انتشارات لیلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۰۲۵۱

تاریخ نشر: بهار ۸۸

نوبت چاپ: اول

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت: ۸۰۰ تومان

شابک: ۳ - ۴۴ - ۷۸۰۳ - ۹۶۴

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۰۲۵۱

﴿ کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است ﴾

---

۴۸	..... نهج البلاغه
۵۰	..... تاریخ
۵۳	..... مرحله فکری
۵۹	..... قدرت روحی
۶۰	..... طرح
۶۱	..... برنامه

## پیش درآمد

صحبت از اصلاح کتاب‌های درسی زیاد شنیده‌ایم. از ضرورت این دگرگونی همه گفته‌اند و حتی کتاب‌های تازه‌ای را هم ارائه کرده‌اند و متن درسی گذاشته‌اند.

آنچه پیش از دگرگونی کتاب‌ها ضرورت دارد، یکی روش آموزش است و دیگری اساس درس‌ها.

در مورد آموزش، این استاد است که پیش از صرف و نحو باید مجموعه‌ی طرح عملی را و پیش از طرح عملی، ظرفیت روحی را و شهادت و بینش را در محصل فراهم آورد؛ چون ما در قرن شبهه‌زندگی می‌کنیم، پس ناچار به این جریان فکری، به این شهادت و بینش نیاز داریم. ما در کنار گرفتاری‌ها سر بلند می‌کنیم، پس ناچار به ظرفیت روحی و سعه‌صدر محتاجیم. ما در برابر کارهای پراکنده و علوم گوناگون قرار می‌گیریم، پس

ناچار به طرح و برنامه نیازمندیم تا بتوانیم تمام راه را ببینیم و گام‌ها را بشناسیم و گام برداریم.

پس از این مراحل، از فکر و ظرفیت و طرح، دانش‌ها و علوم است که باید اجمالا از آن اطلاع داشته باشیم و سپس شناسایی مقدمه علم و مقدمه کتاب؛ یعنی شناخت اصطلاح‌ها و شناخت تعریف و فایده علوم است، تا دست به کار شویم. آنگاه در صرف، با آگاهی از ماضی و مضارع و باب‌ها و در نحو، با آشنایی با عوامل در چند خط شعر و در منطق، با توجه به ضرورت شناخت و روش شناخت و در علوم معانی، با توجه به مسأله زیبایی و سبک و معیارهای نقد و در فقه، با توجه به شناخت کلام و شناخت مقصد، زمینه‌ای برای شروع این علوم به دست می‌آوریم و می‌توانیم شکل و مسائل این علم را با دگرگونی‌هایی همراه کنیم که به کتاب‌ها و متن درس‌ها هم سرایت خواهد کرد.

این جمع بندی هر چند مجمل، می‌تواند زمینه بررسی‌های عمیق و تازه‌ای باشد و سرزمین‌های تازه‌ای را کشف نماید.

برخورد با منطق و فلسفه و فصاحت و بلاغت و فقه و اصول، با این زمینه‌ها به صورت تازه‌ای روی خواهد آورد. و فلسفه و عرفان و اخلاق و هنر و فقه اسلامی از فلسفه و عرفان و اخلاق و هنر و فقه مسلمین مشخص خواهد شد.

ما امروز شاهدیم که فریاد اصلاح کتاب‌ها و درس‌ها با همه طنطنه و

آهنگش هنوز به این ابعاد نظری ندارد، که ناچار باید داشته باشد.

محصل باید همراه شناخت‌های حضوری و بدون واسطه‌اش به یک جریان فکری دست بیابد که «اذان<sup>۱</sup>» از آن حکایت دارد و این فلسفه اسلامی است. و با این جریان به بینش و حضوری برسد که عرفان اسلامی است. و با این بینش به ترکیب‌هایی از احساس و معرفت و در نتیجه تبدیل‌هایی در طبیعت انسان و حالت‌های او راه بیابد که اخلاق اسلامی است و پس از این همه به مرحله آداب عمل برسد که فقه اسلامی است... و این جریان به هم پیوسته، در ذهن محصل، مهم‌ترین خصلت آموزش جدید است که تمامی راه را دیده و آمده. و در این آمدن، سنگینی‌ها را شناخته و به دوش کشیده است؛ نه گرفتار یأس شده و نه همراه غرور، و اسیر رنج و گرفتاری.

در این سلسله نوشته‌ها به دگرگونی‌هایی که استاد باید در سبک آموزش و اصل درس‌ها، دامن بزند اشاره شده است و در واقع این نوشته‌ها بیشتر به این دو قسمت؛ یعنی سبک آموزش و اصل درس‌ها، برخورد بیشتری دارد. اگر از صرف و نحو بگذریم، در قست منطق و ادبیات و اصول و فقه با مسائل عمیق و تازه‌ای روبرو شده‌ایم که طبیعتاً با خواندن متن‌های قدیمی و مطول، مسأله حل نمی‌شود و مسائل منطقی و هنری و فقهی امروز ما جواب نمی‌یابد.

پس از این جزوه، جزوه ادبیات و منطق و سپس اصول و فقه به دست می‌رسد، تا شاید بتواند زمینه ساز این دگرگونی در سبک آموزش و متن درس‌ها باشد.

## استاد و درس

استاد خوب کسی نیست که فقط درسش را خوب بدهد و برود. یک استاد باید بیشتر از این که مدرس خوبی باشد مربی خوبی هم باشد. بتواند در دانش آموزان خود شناخت، عشق و استقامت و پشتکار و هماهنگی بوجود بیاورد. درس خوب هنگامی که در جایگاه خوبی ننشیند و با طلب و آمادگی نباشد، همچون وردی است با زبان بیگانه و یا سرودی و زمزمه‌ای در بازار مسگرها. آن درس در میان غوغای درونی دانشجو گم می‌شود و یا مفهوم نمی‌گردد.

اما هنگامی که در شاگرد آمادگی و طلب آمد، او خودش کمک می‌کند و حتی کسری استاد را با فکر و بحث و سؤال و پرسش جبران می‌نماید. برای ایجاد آمادگی و طلب باید به دانشجو شناخت‌هایی داد:

۱- هدف

۲- وظیفه

## ۳- مراحل تا هدف

## ۴- مسائل و سختی‌های راه

## هدف

۱- هنگامی که هدف روشن نباشد، بر فرض جنبشی و شوری باشد تقلیدی و سنتی است، ریشه‌ای ندارد و باری نمی‌آورد. بگذرد از این که طالب مجهول حتی از روی تقلید و عادت هم نمی‌تواند جنبشی داشته باشد، مگر این که بوزینه باشد و یا بی‌شخصیت و پست.

من افرادی را دیده‌ام که در دوره‌های بالا به حیرت رسیده‌اند که آخر چه کاره‌ایم و چه خاصیتی داریم و یا به نفرت دست داده‌اند که ما بی‌فایده‌ایم و انگل و حتی مضر و مفسدیم.

و چرا؟

چون این سؤال‌ها باید از روز اول طرح شده باشد و جواب گرفته باشد. و باید استاد این مسأله را حل کرده باشد؛ آن هم نه به طور کلاسیک که بدان **أَيَّدَكَ اللَّهُ تَعَالَى**، و تو باید این هدف را داشته باشی.

هدف تزریقی نیست و تحمیلی نیست و مربی آن نیست که هدف را به زور بقبولاند. مربی کسی است که مقدمات تصمیم را فراهم می‌کند و زمینه را می‌چیند تا طرف، خود تصمیم بگیرد و بیابد.

می‌گویند پادشاهی بازی داشت و به آن سخت علاقمند بود و گفته

بود اگر کسی خبر مرگش را به من بدهد خود به مرگش می‌رسد.

از قضا باز افتاد و مرد و همه از ترس، سر به گریبان که چه کنیم و چه بگوییم که این مرگ، مرگی برای ما سبز نکند. رندی از اطرافیان عهده دار شد که در برابر جایزه‌ای هنگفت این کار را به عهده بگیرد و خبر مرگ را به شاه برساند.

یک روز گفت و گو از بازهای شکاری به میان آورد و شاه از باز خود گفت. رند زمزمه کرد: اما غذا نمی‌خورد. شاه پرسید چرا؟ و او ادامه داد که آب هم نمی‌خورد. شاه برپا نشست که آخر چرا؟ و او به آرامی گفت: حتی پرواز هم نمی‌کند. شاه گفت: لابد مرده است. رند با شتاب گفت: قربان من نگفتم، خودتان فرمودید.

مربی کسی است که چیزی نمی‌گوید اما چیزهایی می‌گوید که چنین برداشتی را آسان می‌کند و هدف را بدست می‌دهد و آنگاه این هدف را با هدف‌های دیگر مقایسه می‌کند تا طرف، خود، رجحان آن را بیابد و آگاهانه انتخاب کند و به سویش بشتابد.

مربی می‌تواند با تندی سؤال کند که چرا آخوند شده‌ای یا چرا به این راه آمده‌ای و آنگاه از سختی‌هایش بگوید نه از خوبی‌هایش. هنگامی که شاگرد خود عکس العمل نشان داد و مقاومت کرد، مربی خود خوبی‌ها و سختی‌هایش را بیان کند. آنچه را که می‌دهد و آنچه را که بدست می‌آورد مقایسه کند که جوانی از دست می‌رود. شهرت، اعتبار، ارزش، زن‌ها و



آزادی‌ها و بگو مگوها و خارج رفتن‌ها و بر سر دست گرفتن‌ها از دست می‌رود. آنچه بدست می‌آید اگر درست شروع کنی و درست حرکت کنی، آگاهی و شناختی از خودت و از هستی و از جهت حرکت تو در این هستی است و بر اساس این شناخت‌ها، به عقیده‌ها و جبهه‌گیری‌هایی می‌رسی و بر اساس این عقیده‌ها زندگی می‌کنی و می‌میری و بر اساس این شناخت و عقیده، از سطح غرائز تا حد وظیفه بالا می‌آیی و از بشر بودن به آدم شدن می‌رسی و به رشد و آگاهی می‌رسی و در حدی می‌نشینی که بتوانی به دیگران رشد بدهی، در حالی که در راه‌های دیگر حداکثر دندان‌شان را خوب کنی و یا اسهالشان را بند بیاوری و یا نیروهایی به آنها بدهی و صنعت‌هایی برایشان بسازی و رفاهی برایشان بیافرینی. این قدرت و این تکنیک و این رفاه مادام که با رشد و آگاهی همراه نباشد، جز به نابودی آنها کمک نمی‌کند و می‌شود همانند تیغ در کف زنگی مست.

مربی می‌تواند با شوخی حرف‌های دیگران و متلک‌ها را نقل کند و گوش طرف را پر کند و او را واکنسبزه کند و مقاومت بدهد و در ضمن نقل داستان‌هایی، او را به شناخت از هدف و وظیفه برساند، که او در این هستی سرمایه‌هایی دارد که باید زیاد شوند و مصرف‌هایی دارد که باید سنجیده شوند و عمری دارد که ناچار باید برچیده شود. در این عمر و با این سرمایه‌ها چه می‌کنی و در کدام راه مصرف می‌کنی که سود بیشتری بدست بیاوری؟

ما داده‌ها و نعمت‌هایی داریم و از آنچه داده‌اند بازدهی می‌خواهند و نعمت‌ها مسؤولیت دارد. این‌ها از تو نیست تا به اختیار دل تو باشد، این‌ها از اوست و برای او باید خرج شود؛ یعنی برای خلق او؛ یعنی برای نیاز خلق او. ببین اگر این‌ها بقال می‌خواهند، مقنی می‌خواهند، طبیب می‌خواهند، مهندس می‌خواهند، برایشان کار را شروع کن و آن هم با این دید.

و اگر دیدی که نیازها متفاوت و متعدد است و تو نمی‌توانی بیش از یکی را برآوری، در این صورت بر اساس اهمیت کار و ظرفیت خودت انتخاب کن و بین شدیدترین نیازها کدام است.

آنگاه در هر پستی و در هر مقامی و در هر شغلی که امکانات برای تو پیش آمد، بکوش که این نیاز را برطرف کنی که کار اصلی تو این است و شغل اساسی تو همین. حتی اگر مجبور شدی که از شغل‌هایت دست بکشی، بکش. مسأله تأمین، مهم نیست؛ چون هنگامی که در این هستی به اندازه استعدادت کوشیدی می‌توانی به اندازه نیازت برداشت کنی که خدا رزق‌ها را به عهده گرفته است. تو باید مهم‌ترین نیازها و شدیدترین آنها را در نظر بگیری که چیست؟ تو در این فرصت زندگی تا مرگ ناچار به کاری دست می‌زنی. فکر کن چه کاری باید انتخاب کنی که از روی عادت و تقلید نباشد.

و آنگاه کاری را با فکر انتخاب کن که بر اساس استعدادهای تو باشد.

پس تو پیش از آنکه کارت را انتخاب کنی باید سرمایه‌ات را بشناسی؛ چون اگر در خودت یک میلیارد سرمایه سراغ داشته باشی قطعاً به کارهای بزرگتر روی می‌آوری و به کارهای کوچک قانع نمی‌شوی.

و سپس برای شناخت سرمایه‌ها<sup>۱</sup> به او گوشزد کن که سرمایه تو بیش از بقال شدن و کارگر شدن و کارمند شدن است. تو می‌توانی انسان باشی و انسان بسازی، تو استعدادهایی داری بی‌نهایت، پس باید کاری را شروع کنی تا بی‌نهایت. نه برای یک روز و دو روز و یک عمر، که عمر تو شصت سال و هفتاد سال نیست. چرا؟ چون مایه‌های تو بیش از این شصت سال و هفتاد سال است. تو برای این زندگی به این همه استعداد احتیاج نداشتی.

زندگی یک بزغاله بیش از گزینه فردی نمی‌خواهد و زندگی اجتماعی نمی‌خواهد، در حالی که تو گذشته از استعدادهای بزغاله و زنبور عسل، فکر و عقل داری، انتخاب و اختیار و اراده داری، وجدان و فرقان هم می‌توانی داشته باشی و به نیروهای بیشتر می‌توانی دست یابی. پس کار تو نباید محدود به یک روز و یک سال و چند سال باشد و به اندازه کار بزغاله و زنبور. تو سرمایه‌هایی انسانی داری، باید این‌ها را هم به جریان بیندازی و نه تنها در خودت که در خلق محبوب و آفریده‌های معشوق خودت باید

۱ - برای مشخص شدن سرمایه‌ها و استعدادهای اضافی انسان دو راه است؛ یکی مقایسه با جانورهای دیگر که نشان می‌دهد انسان اشتراک‌هایی دارد در پنج چیز: حواس، احساسات، ادراکات حسی، هوش، حافظه و امتیازهایی دارد در نتیجه‌گیری از معلومات - فکر - و سنجش - عقل - و انتخاب.

و دیگری شناخت نیازها که هر نیاز نمایانگر چند استعداد می‌تواند باشد.

این کارها را ادامه بدهی؛ چون کسی که عاشق حق شد عاشق خلق می‌شود.

**عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.** و کسی که عاشق شد عاشق رشد و بهروزی و پیشرفت آنها می‌شود. پس باید از عوامل رشد و عوامل انحطاط آگاه باشد، دردها و درمان‌ها را بشناسد و از مزاج‌ها و طبع‌ها با خبر باشد تا بتواند کار خود را به انجام برساند. و باید از استعدادهای انسان با خبر باشد؛ چون دردها چیزی جز کم کاری و یا پرکاری، افراط و تفریط یک استعداد نیست. کسی که می‌خواهد دردهای یک اندام را بشناسد باید از پیش اجزاء این اندام، حد اعتدال و مایه هر یک را بشناسد و طرزکار هر یک را بداند، که چشم کارش چیست و دردش کدام است و دست و پا و هر عضوی همین طور.

خلاصه آن کس که می‌خواهد خودش را بسازد و خلق را بسازد و رشد بدهد و تربیت کند و مربی باشد؛

۱ - باید به تمام استعدادهای آگاهی داشته باشد.

۲ - باید میدان کار این استعدادهای را شناخته باشد.

۳ - باید به قانون‌هایی که در این میدان و بر این استعدادهای حاکمند احاطه

داشته باشد. مربی، جز این آگاه مهربان نمی‌تواند باشد. و گرنه استعدادهای

عظیم ما را به کارگل می‌گمارد و ما با این همه سرمایه اگر یک بزغاله سر به راه

باشیم، عصیان می‌کنیم و بندها را پاره می‌کنیم.

و اگر نمی‌کردیم، این نشانه مرگ ما و مرگ استعدادهای ما بود. مربی جز الله - رب العالمین - نیست و کسی که می‌خواهد انسان را بسازد باید از او یاد بگیرد و از او بستاند و در نتیجه، مربی به وحی و به فرقان نیازمند است.

با وحی دردها و داروها شناخته می‌شوند و استعدادها و میدان کارشان بدست می‌آید. و با فرقان روحیه‌ها و مزاجها مشخص می‌گردد و طرز برخورد با هرکس روشن می‌شود. مربی باید در این دو زمینه بکوشد.

با این توضیح‌ها دانش آموز می‌تواند بیابد، که ناچار در طول زندگی حرکتهایی دارد. و در این حرکتهای مقصدها و قله‌ها و مانع‌ها و پرتگاه‌هایی به راهش نشسته‌اند. با شروع حرکت، شروع درگیری است. و این درگیری‌ها آفریدگار و رزیدگی و باروری هستند و آموزگار چگونه پیش رفتن... و چگونه کمبودها را تأمین نمودن. تا در جریان نیفتیم و کمبودها را لمس نکنیم برای تأمین آن نمی‌کوشیم.

قله‌های بلندتر نیازهای بیشتری را فراهم می‌کنند. و هدف‌های عالی تر گام‌های بلندتری می‌خواهند.

و این هدف‌ها همت‌ها را بدنبال می‌آورند. و همت‌ها نیازها را و نیازها حرکتهای را. و حرکت درگیری‌ها را و درگیری‌ها و رزیدگی و نیروهای بیشتر برای رفتن بیشتر را.

کسانی که خود را شناخته‌اند و خود را باور کرده‌اند و فهمیده‌اند، نه فقط برای شکم خودشان که برای تمام خودشان و تمام خلق استعداد دارند به اندازه همه وجود خود و همه وجودهای دیگر مایه دارند برای همه می‌کوشند.

این شناخت هدف‌ها را بالاتر می‌آورد و همت‌ها را عالی‌تر می‌سازد. و همت عالی نیازهای بیشتر را خلق می‌کند. و نیازها تو را به خویش می‌خوانند و حرکت می‌دهند. و در حرکتهای باید تو به تمام راه و تمام قله‌ها و مانع‌ها آگاه باشی و گرنه عقب گرد خواهی داشت.

با این شناخت و همراه این بینش تو می‌توانی به تحصیل رو بیاوری. تو پیش از آنکه عربی را شروع کنی، از خودت شروع کرده‌ای و با تفکرهایت به این همه رسیده‌ای که باید به اندازه تمام ابعاد خودت و تمام ابعاد دیگران گام برداری. و باید بیشتر از آجرها به یاد آدم‌ها باشی و بیشتر از شکم آنها به مغز و قلب و روحشان بیندیشی.

محصل باید پیش از شروع به درس از مسائل بنیادی فارغ شده باشد و یافته باشد که ما محکومیم و حاکمی داریم، از ما به ما نزدیک‌تر و آگاه‌تر و مهربان‌تر...

حال این آگاه مهربان نزدیک به ما...

به ما چه داده...؟

برای ما چه کرده...؟

از ما چه می‌خواهد...؟

این سؤال‌ها باید برای محصل حل شده باشد وگرنه قرآن و دین و عربی می‌شود یک سؤال بزرگ که به عصیان و انزجار منتهی می‌گردد و به نفرت دست می‌دهد.

یک روز در راه با جوانی روبرو شدم که همراهم با او گفت و گوهایی داشت. من کنار بودم و آنها با هم می‌رفتند. جوانک خیلی فانتزی و حساب شده بود. موهای بلندش و حرکت سر و گردن و شانه‌ها و باسن و قدم‌هایش همه حساب شده بودند. من حدس می‌زدم که الان از خارج واردش کرده‌اند و از زرورق بیرونش آورده‌اند.

وقتی آنها از هم جدا شدند همراهم گفت: این را شناختی؟ گفتم: شوخی می‌کنی؟ گفت: بابا تا چند ماه پیش در فلان مدرسه تا رسائل هم خوانده بود ولی حالا می‌گوید: اصلاً برای چه ادامه بدهم و این راه چه فایده‌ای دارد.

من گفتم این سؤال، سؤال درستی است ولی خیلی دیر طرحش کرده است. او باید پیش از شروع این را مطرح می‌کرد و قبل از شروع تمام راه را می‌دید و هدفش را می‌شناخت.

این سه سؤال پس از این بینش و دید، از حاکم مهربان و نزدیک و آگاه باید جواب بگیرد تا سؤال‌هایی که بعداً طرح می‌شوند بدون جواب نمانند و عقب‌گرد و سستی را در ما سبز نکنند. راجع به دو سؤال باید

توضیح بدهم که:

«به ما چه داده؟ و برای ما چه کرده؟» با هم یکی نیستند. او در ما نعمت‌هایی گذاشته و پیش از آگاهی ما، ما را از آنها بهره‌مند نموده... و سپس، برای ما کارهایی کرده و رسولانی فرستاده که باید به سوی آنها بیاییم و از آنها بهره بگیریم. یکی نعمت‌هایی است که در خود ما و همراه ماست و دیگر نعمتی است که بیرون از ما و در دسترس ماست.

با این توضیح می‌توانیم به سراغ جواب‌هایش بیاییم.

که او به ما چه داده...؟

ما ترکیبی هستیم از جبرها و معجونی هستیم از نعمت‌ها که به نعمت آزادی و انتخاب و اتخاذ راه پیدا می‌کنیم... و به حرکت‌ها و تحرک‌ها و یا تنوع‌ها و خود فریبی‌ها برخورد می‌نماییم.

این نعمت‌های ما تقویم حسن و شکل دادن بهتری است که انسان را از آن بهره‌مند ساخته است و بر بسیاری از پدیده‌ها او را برتری داده است.

برای ما چه کرده...؟

او برای ما رسول را همراه کتاب و میزان فرستاده است. کتاب و سنت دو نعمتی است که در دسترس ما گذاشته. وحی و رسول این دو مانع گمراهی ماست و هدایتی در سرزمین آزادی و انتخاب ما.

از ما چه می‌خواهد...؟

از ما می‌خواهد که داده‌های او را مطابق با کرده‌ها و هماهنگ با

فرستاده‌های او بسازیم تا خود ما و نسل ما و هستی به رنج و زحمت نیفتد؛ چون ما در این هستی با تمام جهان رابطه داریم ولی از تمام رابطه‌ها آگاهی نداریم. از ما می‌خواهد تا تمام نعمت‌های او را مطابق وحی و کتاب و سنت قرار بدهیم و با سنت هماهنگ شویم تا در این هماهنگی صدمه نبینیم و رنج نبریم که، **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**<sup>۱</sup> و راحتی را برای ما می‌خواهد نه رنج و گرفتاری را، **أَرَادَ بِهِمْ رَشْدًا**<sup>۲</sup> پروردگار آنها برای آنها رشد را می‌خواهد، نه تنها رفاه و عدالت و تکامل را...

با این توضیحات حاصل می‌تواند قله‌هایش را ببیند و نیازهایش را بشناسد و قدم در راه بگذارد.

این کاری است که مربی باید پیش از اولین درس به دانش آموزان یاد بدهد.

نه این که زود درس را شروع کند و طرف را مشغول بدارد، که این اشتغال‌های سریع دوامی نخواهد داشت.

این درست است که گاهی به ثمر رسیده و افرادی که اول آگاه نبوده‌اند سپس به آگاهی و بینش رسیده‌اند ولی این افتخار را نمی‌توانند برای فرار از مرگ تجویز کرد. اگر این‌ها با آگاهی شروع می‌کردند بهره‌های بیشتری بدست می‌آوردند و در وقت کمتر راه زیادتری را طی

۱- بقره، ۱۸۵.

۲- جن، ۱۰.

می‌نمودند.

### وظیفه

۲- با این توضیح هدف دانشجو معلوم می‌شود و از ابهام بیرون می‌آید. و اما وظیفه او دو چیز است: یکی بارگیری و دیگری بازدهی که در قرآن است، از هر دسته عده‌ای کوچ کنند تا به دو وظیفه برسند.

**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا...**

آشنایی به دین، به روش برداشت از استعدادها، به روش زندگی کردن و مردن که حتی از چشم، از گوش، از دست و پا و فکر و عقل و هوش و حافظه، چگونه برداشت کنیم؛ **لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ**. و سپس همین آگاهی‌ها را به دیگران برسانند قبل از این که استعدادها هدر شود، ضایع شود، فاسد شود و گند بگیرد و هستی را بگند بکشد.

### مراحل

۳- مربی باید مراحل را تا هدف، فاصله شروع تا رسیدن را شرح داده باشد.

یادم نمی‌رود هنگامی که کوچکتر بودیم و می‌خواستیم برای اولین بار به تهران بیاییم و به مشهد برویم از تهران زیاد شنیده بودیم که ماشین‌هایی دارد و خیابان‌هایی و مردمانی و... اما فاصله قم تا هدف را نمی‌دانستیم و

مراحلش را نمی‌شناختم. همین که به حدود منظریه رسیدیم از پدرم پرسیدم آیا به تهران رسیده‌ایم و او آرام گفت نه. مقداری راه آمدیم و در کنار یک رستوران ایستادیم و من گفتم حتماً اینجا تهران است چون ماشین‌هایی داشت و جاده‌ای و مردمانی و... و با خوشحالی به پدرم گفتم اینجا تهران است. او که کلافه شده بود با تندی گفت، نه. من با خودم گفتم شاید اصلاً تهران دروغ است و تهرانی نیست.

هنگامی که یک دانشجو مراحلش را شناسد می‌خواهد از روز اول در کتاب امثله مسائل رشد و تربیت و استعدادها و آگاهی‌ها را ببیند. می‌خواهد چهره زراره و ابوذر را ببیند. اما هنگامی که نمی‌بیند و می‌گویند اینجا تهران نیست رفته رفته ناامید می‌شود که شاید تهرانی نیست و رشدی نیست و راهی نیست. گفتیم:

۱- هدف به رشد رسیدن و به رشد رساندن است.

۲- هدف هماهنگ کردن نعمت‌ها با رسالت‌هاست.

مربی برای این کار به وحی و فرقان نیازمند است. و به کتاب و سنت نیاز دارد.

آشنایی با وحی - کتاب و سنت - خود مراحلی دارد:

۱- آشنایی با ترجمه قرآن،

۲- با تفسیر قرآن،

۳- با روح آن،

#### ۴- با نور آن.<sup>۱</sup>

قرآن یک مفهوم دارد که صراط یعنی چه؟ و یک مصداق دارد که صراط کدام است و روحی دارد که با آن روح انسان راه را می‌خواهد و نوری دارد که با آن نور راه را می‌بیند و می‌رسد و پیش می‌رود و حتی با آن نور، با نور یک آیه، تمام هستی از ابهام بیرون می‌آید.

و یک مربی باید با تمام این مفهوم، ترجمه، مصداق، تفسیر، روح و نور آشنا شود.

آشنایی با ترجمه به چند مقدمه احتیاج دارد:

۱- آشنایی با ساختمان کلمه‌ها «صرف»

۲- آشنایی با ترکیب کلمه‌ها «نحو»

۳- آشنایی با نقشه‌ها و راه‌های ساختمان «بیان»

۴- آشنایی با جایگاه و کاربرد کلمه‌ها «معانی»

۵- آشنایی با آرایش و تزیین ساختمان «بدیع»

۶- آشنایی با لغت.

برای تفسیر هم با آشنایی به اصول و؛

۱- تسلط بر تمام آیه‌ها

۲- تفکر در آیه‌ها

۱- ترجمه و تفسیر روشن است و به روح و نور هم خود قرآن دلالت دارد که: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا. شوری - ۵۲.

## ۳- آزادی از حجاب‌ها، نیازمند است.

برای رسیدن به روح و نور قرآن هم به رشد روحی و تقوا احتیاج است. این‌ها مربوط به وحی بود. برای رسیدن به فرقان، به رشد روحی و تقوا باید برسد؛ چون فرقان در این مرحله به دست می‌آید که **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ** **يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**؛ اگر از خدا اطاعت کنید به فرقان می‌رسید و اطاعت به عشق و عشق به شناخت و شناخت به تفکر و تفکر به آزادی از عادت‌ها و تقلیدها و محیط و تعصب نیازمند است.

و این است که یک نفر برای رسیدن به آن هدف باید به این رشد فکری و آن تسلط و آن آشنایی با ادبیات و صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع برسد.

و یک نفر دانشجو و طلبه نه فقط باید از صرف شروع کند که باید به موازات آن به فکر و تسلط بر قرآن دست بیابد تا رفته رفته ترجمه و تفسیر و روح و نور قرآن و فرقان بدست بیاید و بتواند دردها و داروها و روحیه‌ها را بشناسد و آنها را تربیت کند و رشد بدهد و جلو براند. آنگاه از درس‌ها توضیح بدهد.

مثلاً بگویید صرف مربوط به ساختن کلمه‌هاست و کلمه، اسم و فعل و حرف هستند و حرف احتیاج به ساختن ندارد؛ چون ساخته شده است پس در صرف فقط به **اسم و فعل** می‌پردازیم. از این رو:

## ۱- این‌ها را دسته بندی می‌کنیم.

## ۲- وزن‌ها و قالب‌ها ایشان را نشان می‌دهیم.

## ۳- طرز ساختن این قالب‌ها، صیغه‌ها و این نمونه‌ها را بازگو می‌کنیم.

۴- اگر در جایی دیدیم که یک کلمه بر وزن اصلیش نیست آن وقت می‌فهمیم که جراحی شده و اعلال شده.

پس اگر قواعد اعلال را هم بشناسیم که دوازده قاعده است دیگر بر تمام صرف تسلط داریم.

در نحو از دو مسأله بحث می‌کنیم: **اعراب و ترکیب**.

اعراب، عوامل و علائم و اقسامی دارد.

و درباره **عوامل** می‌گویید که آخر کلمه‌ها ناچار حرکتی دارد. این حرکت‌ها گاهی همیشه ثابت و ساخته شده هستند؛ مبنی و گاهی تغییر می‌کنند و دگرگون می‌شوند؛ معرب. آنجا که تغییر و دگرگونی پیش می‌آید ناچار باید دنبال علتی و عاملی گشت. تمام این عوامل که در زبان عرب کلمه‌ها را دگرگون می‌کنند صد تا هستند و کار این‌ها دسته بندی می‌شود. بعضی‌ها در ظاهر پیدا هستند؛ **لفظی** و بعضی در ظاهر اثری ازشان نیست؛ **معنوی**. و لفظی‌ها هم گاهی کارشان و تعدادشان حساب شده است؛ **سماعی** و گاهی تعدادشان مشخص نیست بلکه نوعشان معلوم است؛ **قیاسی**.

درباره **ترکیب**، در **نحو** می‌خوانیم که چگونه باید کلمه‌ها را: فعل و فاعل، فعل و مفعول، فعل و نایب فاعل، مبتدا و خبر، عوامل و

معلول‌هایشان را ترکیب کنیم و چگونه حال و تمیز را در کلام بیاوریم و چگونه جمله‌ها را بسازیم و چگونه آنها را بخوانیم.

در معانی به ما یاد می‌دهند که این جمله‌ها را کجا به کار ببریم؛ چه وقت جمله را اسمی و چه وقت فعلی بیاوریم و چه وقت آن را بیاوریم، چه وقت واو عطف را بیاوریم، چه وقت جمله را طولانی کنیم و چه وقت جمله را طولانی نکنیم و چه وقت کوتاه و چه وقت بدون تأکید کنیم و چه وقت تأکید کنیم، چه وقت فاعل و مفعول و حال و تمیز را در کلام بیاوریم و چه وقت حذف کنیم. مسند و مسند‌آلیه را چه موقع ذکر کنیم و چه موقع بیندازیم.

در بیان می‌آوریم که چگونه یک مطلب را به صورت‌های گوناگون برسانیم و آشکار کنیم که محمود سخاوتمند است و یا محمود حاتم است و یا مثل حاتم است و یا سفره‌اش پهن است و خاکسترش زیاد. خلاصه از چه طریقی مطلب را برسانیم، از حقیقت یا مجاز یا استعاره یا تشبیه و یا کنایه.

در بدیع با آرایش‌ها و زیبایی‌های لفظی و زیبایی‌های معنوی آشنا می‌شویم.

استاد می‌تواند در ضمن از جریان نثر و شعر عرب و از ادبیات جدید عرب و از روش نقد ادبیات در امروز گفت و گوهایی داشته باشد که دانش‌آموز بتواند با وضع معاصر آشنا شود و در سطح ششصد سال پیش

قرار نگیرد.

در قسمت تفسیر و تاریخ و نهج البلاغه؛ چون مسائل زیادتری مطرح است، از آن در جای دیگری گفت و گو می‌کنیم. یک استاد باید شاگرد را بر درس مسلط کند و در نتیجه علاقمند بنماید و به پشتکار و جدیت برساند.

### مسائل

۴ - هنگامی که انسان گرفتاری‌ها و سختی‌ها و مسائل موجود در راهی را برای رسیدن به هدفی در نظر بگیرد، ناچار آماده شده و توانایی درگیری و حتی بهره‌برداری در او بوجود می‌آید. اما هنگامی که مسائلیش را نشناخته باشد، با برخورد ناگهانی به مشکلات و سختی‌ها غافلگیر می‌شود و ضربه می‌خورد و عقب می‌نشیند.

توجه به مشکلات خود باعث مجهز شدن و درگیر شدن و استفاده کردن می‌شود. هنگامی که من می‌دانم ازدواج و یا مسافرت به تهران چه سختی‌هایی دارد از اول و سائل رفاهیم را برمی‌دارم و یا توانایی بدنم را می‌سنجم و حرکت می‌کنم. و هنگام برخورد آماده‌ام و منتظرم و تحمل مشکلی که در انتظارش بوده‌ای خیلی آسان‌تر از برخورد با مشکل از راه رسیده و ناگهانی است. و مشکلات در مسیر تحصیل و تفقه؛ مشکلات تأمینی و تحصیلی و معاشرتی و تربیتی بر سر راه است. فقرها، احتیاج به



ازدواج و محروم شدن از امتیازها و حتی برخورداری از ذلت‌ها، چه بسا در اولین حمله انسان را از پای درآورند.

دوستی داشتم که از هنر نقاشی و خط و مونتاز هم برخوردار بود. وارد صحنه شده بود و با هم پیمان بسته بودیم که از فلان تدریس دست بکشیم و با هم حرکت بکنیم و حتی در غذا با هم باشیم. او گفت: من خودم هنرهایی دارم و مسائل تأمینی برایم مطرح نیست. گفتمش باش که این بت‌ها را هم خواهند شکست و هنرت تو را به جایی نخواهد رساند. او شروع کرد. از تدریس دست کشید و در اوائل کارش بود که تابلوهای سابقش مرجوع شد و به جای این که هنرش خریداری داشته باشد خریدارهای سابق هم عقب کشیدند و پس آوردند و دوستم فصل عدس را شروع کرد.

در یکی از حجره‌های یکی از مدارس ورشکسته سکنی گرفته بود و روز را با یک نان می‌گذراند و حتی گاهی هم همفکری را تور می‌زد و نان را با او می‌خورد. خودش می‌گفت گاهی دیگر نان هم نداشتم و این بود که در حجره به جست و جو می‌پرداختم و ته پاکت‌ها را بررسی می‌نمودم. گاهی به عدسی و ماشی و خرت و پرتی برخورد می‌کردم و آن را می‌پختم و با آن زندگی را می‌گذراندم. در همین دوره بود که دوستم به ازدواج رسید و رفته رفته پس از ویران شدن بتخانه و شکسته شدن بت‌ها آبادی برگرفت و جلوه‌ها شروع شد و الله خودش را نشان داد و در دل جا گرفت

و بزرگ شد. راستی عجب دنیایی است؛ بت‌ها را می‌شکنند و بتخانه را ویران می‌کنند و آنگاه در این دل ویران و از این دل خراب گنج‌ها را بیرون می‌کشند و آبادی‌ها می‌آورند.

هنگامی که دوست من پیش بینی کرده وارد می‌شود و آزاد، حتی از هنرش به کار می‌پردازد، می‌تواند روزهایش را بگذراند و در این گذران یک دروه توحیدی را هم طی کند و جلوه‌های حق را هم ببیند و پس از این دوره به زن و زندگی و رفاه هم برسد. در حالی که اسیر این دام هم نیست و در فکر دیگران هم هست و به یاد فصل عدس خودش به عدسی‌ها سر می‌زند و مساوات و ایثار را به دست می‌آورد.

اما اگر این پیش بینی نبود، شاید در اولین حمله سنگر را خالی می‌کرد و می‌رفت به آنجا که عرب نی بیندازد و یا از ترس بدبختی می‌افتاد به دامن دوست و بیگانه و می‌شد مرید باز، مرید ساز و یا واسطه خیر، دلال و جوه شرعی و یا گرفتار منبر و خطابه به خاطر گذراندن زندگی.

مشکلات تحصیلی هم چیزی کمتر از مشکلات تأمینی نیست. من خودم آنقدر به خاطر درس و استاد گریه کرده‌ام و آنقدر رنج کشیده‌ام و آنقدر از همراهانم بی‌اعتنایی دیده‌ام و ضربه خورده‌ام. البته این گرفتاری‌ها مربوط به دوره‌های پایین است که کسی به آن نمی‌پردازد؛ چون امثله گفتن و صرف و نحو را درس دادن کسر شأن است و در خور استعداد آقا نیست، در حالی که در همین دوره‌های پایین، دوره سازندگی

و دوره شکل گرفتن یک طلبه آغاز می شود و در همین دوره هاست که عاطفه ها و یا نفرت ها، ایثار و مساوات و یا خودخواهی ها و خودیابی ها، توحید و یا شرک، آزادی یا اسارت، قدرت روحی و یا ضعف و زبونی، رشد یا انحطاط در طلبه شکل می گیرد. و اگر مدرس خودش را مربی هم می شناخت و اگر سازندگی را در حد لیاقت خود می دید، ناچار وضع عوض می شد و به این دوره نیز می پرداخت. در این دوره، می توان در نهاد پاک و خالی طلبه، هر چیزی را کاشت و بارور کرد؛ خدمت و یا خیانت، سازندگی و یا بی تفاوتی، توجه به خلق و یا توجه به خود را.

و این همه نه با حرف امکان دارد و نه با خواندن چند روایت در روزهای پنجشنبه و جمعه.

چون در مقاله دیگر به این مسائل پرداخته ایم، اکنون از آن می گذریم. اما مسأله معاشرت فرع مسأله تربیت است؛ چون هنگامی که افراد ساخته نشده باشند و ملاک بدست نیاورده باشند، در نتیجه به هر کجا سر می گذارند و با هر کس دمخور می شوند و در هر دامی می نشینند. اما اگر مربی به طلبه اش دید بدهد و او را متوجه و زرنگ بار بیاورد و همچون نهنگ آماده اش کند و با ملاک، نه فقط با حرف ها و دستورها و بکن نکن ها آشنایش بنماید، او می تواند دوست و معاشر خود را بشناسد و حتی مهمانی رفتن و مهمان آوردن خود را رهبری کند. و حتی لباس و رنگ لباس خود را بشناسد.

ما استادی داشتیم که در آخر هفته گاهی حرف می زد و درد دلی می کرد، بیشتر حرفش این بود که چرا طلبه ها ژینگول شده اند و شورت های عجیب و غریب و لباس ها و کفش ها و فکل ها را به خود آویخته اند. او از این رنج می برد و از معلول بازپرسی می کرد. اما من می دیدم که چه عوامل و انگیزه هایی در میان است و می دیدم که مادام که این ها بررسی نشوند و درمان نشوند، هیچ فریادی اثری نخواهد داشت. آخر طلبه ای که از شهوت سرشار است و به خاطر رسیدن به زن دیوانه است چگونه می تواند به خدا برسد.

آخر طلبه ای که ملاکی برای لباس پوشیدن ندارد و هدفی برای درس خواندن که هیچ، برای زنده ماندن هم ندارد و عشقی و شناختی در سر و دلش ننشسته چگونه می تواند آن باشد که استاد می خواهد و استاد می طلبد. اما اگر طلبه فهمید که باید رشد کند و در نتیجه با کسانی می نشیند که یا به آنها رشد بدهد و یا از آنها رشد بگیرد. به یکی از دوستانم که گرفتار بعضی حرف ها شده بود گفتم: با کسانی باش که تو را زیاد کنند و گفتم: هر کس جز حق از تو می کاهد و گفتم: ببین که هنگامی که با فلان شخص یا بهمان نفر می نشینی او چه چیزی را در تو بزرگ می کند، خودش را و یا خودت را و یا دنیا را یا خدا را. تو با این ملاک دوست بگیر و رفیق انتخاب کن و یا مرشد و پیر و مرجع بگیر.

راستی اگر در افراد هدفی نُضح بگیرد این هدف می تواند آنها را

رهبری کند؛ خواه هدف پول باشد و یا قدرت و یا شهوت و یا قرب حق و تعالی و تکامل و رشد.

ما به جای این که در لباس پوشیدن دخالت کنیم، باید این ملاک‌ها و هدف‌ها را در دل‌ها بگذاریم و افراد را از ریشه عوض کنیم.

یکی از دوستان شمالی من برای من درسی و عبرتی شده.

یک روز عصر کسی در منزل را می‌کوبید. بیرون آمدم؛ یکی از آقایان شمالی بود که در آنجا مدرسه‌ای دارد و طلبه‌هایی را جمع آوری می‌نماید و مردی بود خوش قیافه و خوش زبان.

و طلبه‌اش جوانی بود شاید هفده ساله که چند سال را در همان حدود به تحصیل گذرانده بود و تازه به سیوطی رسیده بود. آن هم جوانی بود تیز و شیطان و عاصی، با یک لباس بلند آخوندی منهای عمامه که شاید تا چند روز دیگر به آن هم می‌رسید.

آقا پیشنهاد می‌داد که این شاگرد را من عهده دار شوم و به او برسم. من نه برای این پیشنهاد، که به خاطر استعداد این جوان عاصی قبول کردم؛ چون به خوبی می‌دیدم او در این قالب‌ها نمی‌گنجد و عاقبت عصیان می‌کند و بیرون می‌رود؛ نه تنها خودش فاسد می‌شود که به فساد می‌پردازد.

من در آن چند روز، بیشتر با او دوست شده بودم و به روحش راه یافته بودم که خودش و پدرش و فامیلش چه بوده‌اند و چه هستند و چه

می‌خواهند. و فهمیده بودم که چگونه آمده بود، چگونه تا به حال رشد کرده و فهمیده بودم که چه دوستانی دارد و چه آرزوهایی و چه نقطه ضعف‌هایی. در این مدت دوستی کامل او را جلب کردم و حتی به خاطر نقطه ضعف‌هایش به او پول می‌رساندم. شاید برای اولین بار بود که او با این روش پول می‌گرفت و شاید اولین بار بود که با این پول گرفتن مسئولیت‌هایی را می‌پذیرفت و درس‌هایی را به جان می‌خرید؛ چون برایش شرح داده بودم که چگونه باید به یکدیگر رسید و چگونه باید حتی در مسائل خصوصی هم‌نوا بود.

در این مدت یافته بودم که اول لباسش را تنش کرده‌اند. برنامه‌ی مدرسه این بود و یافته‌ام که به همین زودی می‌خواهد در بیاورد. چند مدتی که تابستان پیش آمده بود از هم جدا شدیم. پس از مدتی که او آمد نه لباس بر تنش بود و نه آن سر به زیرش همراهش. ژینگول بود، به اصطلاح استاد ما قرتی.

با این وصف من پذیرفتمش و با او همان دوستی را ادامه دادم تا حدی که بنا شد ازدواج کند و زن بگیرد، در حالی که تا چندی پیش به قدری بی‌شخصیت بود که نمی‌توانست خودش را تحمل کند.

او یافته بود که ازدواج نه به خاطر راحتی بلکه به خاطر فشارهایش و به خاطر کلاس بودنش باید عملی شود و یافته بود که زن چه نیازهایی دارد و این نیازها چگونه و در چه زمانی باید برآورده شوند. او حتی

فهمیده بود که چگونه و چه وقت صلح کند و یا قهر کند و تندی کند و یا نرمش نشان دهد.

ازدواج کرد و با چند نفر دیگر از رفقاییش که خود آنها را جمع آوری کرده بود و به خود بسته بود و با هم راه افتاده بودند ازدواج کردند و تا امروز کاملاً موفق هستند.

از زمانی که ژینگول شده بود آن آقای مسؤول شمالی به او بی‌اعتنایی کرد و حتی برایش بدی‌ها گفت و در هر مجلس تخطئه‌اش کرد.

خودش به من می‌گفت که همه به من حمله کردند، اگر شما هم با من این کار را می‌کردی، تصمیم داشتم که بیرون بروم و کنار بروم. و خودش می‌گوید که امروز خودم را سرزنش می‌کنم و رنج می‌برم و بسیار ناراحتم که چرا فلان لباس را با فلان قیمت در آن موقع خریده‌ام و خودش می‌گوید حالا می‌فهمم که چرا با من سخت‌گیری نمی‌کردی. و جوابش دادم که چرا سخت‌گیری کنم؟ من باید به تو هدفی می‌دادم و ملاکی و عشقی و شناختی و دردی تا تو خودت بر خودت سخت‌گیری کنی.

غرضم از این داستان این بود که ما نباید مسائل تربیتی و معاشرتی را سطحی حل کنیم و با چند تا حرف کارش را بسازیم و از علت‌ها و عوامل غافل بمانیم و فقط معلول‌ها را محاکمه کنیم. وگرنه روح‌های عاصی از راه می‌گریزند و روح‌های معتدل، سست بار می‌آیند و مرده و بی‌تفاوت و یا سازشگر و بازیگر می‌گردند.

برای تربیت دانش آموز هنگامی که به او ملاک‌ها را نشان دادیم و برایش زمینه‌ها را فراهم کردیم خود او بهتر می‌تواند حرکت کند و بهتر می‌تواند در برابر مانع‌ها ایستادگی کند و از آنها بگذرد. آنها که تمام راه را دیده‌اند و آمده‌اند دیگر آماده هستند. اما آنهایی که آمده‌اند تا ببینند، به جایی نمی‌رسند و در اولین برخورد از پای می‌افتند...

**باید دید و آمد نه این که آمد و دید...**

برای این دیدار پیش از عمل به طرح کلی نیاز هست. ما در این طرح مجموعه عمل را می‌بینیم و در عمل این مجموعه را پیاده می‌کنیم و در نتیجه گرفتار خرابکاری و دوباره کاری و کند کاری نمی‌شویم و همانطور که گذشت طرح براساس هدف استوار می‌شود و به شناخت وظیفه‌ها و نیازها و مراحل و مسائل می‌انجامد.

آنها که در طرح ریزی از بالا تا پایین‌ترین مرحله را طی کرده‌اند می‌توانند در عمل از پایین‌ترین مرحله تا اوج را به راحتی پشت سر بگذارند. این‌ها به شهادت رسیده‌اند و شاهد شهید و گواه راه خویش هستند و در آن حضور دارند، نه آنکه غایب و چشم بسته باشند.

آنها که می‌گویند تو شروع کن تا راه به تو بگوید که چگونه باید بروی غافل هستند که اگر تمام راه در طرح مشخص نشده باشد، شروعی امکان ندارد.

من در یک مرحله می‌فهمم که باید خانه‌ای بسازم؛ چون دربدری و

اسباب کشی پدرم را در آورده. آنگاه برای ساختمان به طرح و نقشه روی می آورم و در طرح تمام عمل را می بینم و آنگاه به عمل دست می زنم تا راهم را که دیده ام طی کنم و تمام کنم.

ولی ما نه طرح داریم و نه تمام راه را دیده ایم. و این است که واپس می رویم و پشت می کنیم.

ما برای ساختمان یک بنا در اجزاء این ساختمان زیاد فکر می کنیم که آجرش چطور باشد، سنگش چطور باشد، و در و پنجره اش فلان و بیسار. ما بر روی مواد و اجزایش زیاد فکر می کنیم اما به نقشه و طرح کلی ساختمان کمتر توجه داریم. در نتیجه این اجزاء عالی بدون نقشه و یا در یک نقشه لجن و بی حساب سخت باعث رنج و خود خوری خواهد شد. در مسیر تحصیل و تعلیم و تربیت در قسمت اجزاء و مصالح (صرف و نحو و اصول و...) زیادی فکر می کنیم اما به یک نقشه جامع که این مصالح را به بهترین وجه و در جای خود به کار گرفته باشد کمتر فکر کرده ایم و در نتیجه بیشتر ضرر داده ایم.

این جزئی نگرایی ها که با نگرش کلی و نقشه جامع همراه نبوده چیزی جز رنج و مزاحمت نیافریده است. و حتی باعث پراکندگی و تشتت هم شده است. و به دنبال آن جزئی نگرایی و تورم بی حساب و این تشتت و پراکندگی، ناچار مسأله تخصص مطرح می شود که می بینیم مطرح شده است. و این تخصص از یک سو باعث دقت و عمق بیشتر علوم گردیده و

از سوی دیگر ناهماهنگی و هرج و مرج را به دنبال آورده است تا آنجا که شاید مجبور شویم برای قسمت اسم در صرف و نحو بیست تخصص بگذاریم. همانطور که در علوم جدید برای یک دندان شاید بیست تخصص گذاشته اند.

و این است که این تخصص و آن تشتت و آن تورم، خود باعث یأس ها و بدبینی ها و شتاب ها و بی حوصلگی ها شده تا آنجا که به خاطر دست یافتن به یک راه میان بر، افراد دلسوز و نا آشنا خود را به دره ها زده اند و به بن بست رسیده اند و از دست رفته اند.

ما باید افراد را و دانش آموزان را با طرح کلی و نقشه جامع همراه کنیم و برای تربیت و ساختن آنها بجای این روش متداول، حفظ قرآن و تفسیر و نهج البلاغه و تاریخ... او را با کلیدها و ملاک ها و روش ها آشنا کنیم.

### کلیدها

کلیدهایی که او را به شناخت خودش و کارش و در نتیجه شناخت کارگاهش آگاه می کند. کلیدهایی که او را به جهان بینی اسلام و عقاید و ایدئولوژی اسلام رهنمون می شود (در مقاله مسؤلیت و سازندگی از این کلیدها گفت و گو شده که تفکر در استعدادها و در آفرینش و در خلقت... کلیدهایی هستند که ما را به شناخت خود و کار خود و مقدار ادامه خود و در نتیجه وسعت هستی آشنا می کنند.)

## ملاک‌ها

با شناخت استعدادهای انسان و با شناخت رقابت و تضاد استعدادهای انسان، به نقش انسان پی می‌بریم که بیش از رفاه و خوش بودن است؛ چون برای خوشی به فکر و عقل نیاز نداشت و غرائز کافی بودند. در نتیجه از رقابت فکر و عقل و غرائز می‌یابیم که کار انسان حرکت است و آن هم حرکتی به سوی برتر و در نتیجه رشد.

با این شناخت از کار انسان به ملاک‌ها می‌رسیم که:

- ۱- ملاک اول در هر کار و در صحنه همین رشد است و نه خوشی و دلخواهی. باید انفاق و سلام کردن و احترام مؤمن و... با این ملاک بخواند و برای دو طرف رشد و حرکت بیاورد، نه رکود و خسارت.
- ۲- ملاک دوم، **توحید و تقوا** است؛ چون با غیر او بودن و برای غیر او حرکت کردن خسارت است و باخت است.

در نتیجه به حالی می‌رسیم که جز او در درون ما نباشد؛ چون به عظمتی رسیده‌ایم که هر نسیمی ما را حرکت ندهد. این گاه است که با فوت بچه‌ها حرکت می‌کند. اما کوه را حتی طوفان‌ها تکان نمی‌دهند. و در آنجا که با اعمالی برخورد می‌کنیم که در یک زمان جمع شده‌اند و امکان جمع کردن ندارند، در این مرحله اهمیت‌ها را نظر می‌گیریم.

۳- ملاک سوم ملاک **اهمیت** است و اگر همه در یک سطح از اهمیت

بودند، ملاک چهارم مطرح می‌شود.

۴- ملاک چهارم **صعوبت** است.

چون کارها به اندازه فشاری که بر ما می‌گذارند به ما رشد می‌دهند. و در نهج البلاغه است که علی می‌فرماید: «هرگاه برایم دو کار پیش می‌آمد به آن روی می‌آوردم که برای خدا محبوب‌تر بود و اگر در یک سطح بودند به آن روی می‌آوردم که بر من سخت‌تر بود».

با شناخت این ملاک دیگر انسان اسیر اعمال و جزئیات باقی نمی‌ماند و در هر بن‌بست راه خودش را می‌یابد و وظیفه‌اش را می‌شناسد.

## روش‌ها

و برای رسیدن به تفسیر و تاریخ و نهج البلاغه و روایت، بجای این که از مطالب تفسیری بگوییم بهتر است که روش‌ها را به دست بدهیم؛ چون مطالب تفسیری احتیاج به تخصص دارند و سال‌ها طول می‌کشد، در حالی که به دست دادن روش‌ها در زمان کمی انجام می‌گیرد و سود زیادتری به دست می‌دهد.

این روش‌ها در چند قسمت خلاصه می‌شوند:

۱- روش تربیتی

۲- روش تفکر و برداشت از مطالعه

۳- روش تدریس

۴- روش برخورد و بحث

۵- روش تفسیر

۶- روش برداشت از نهج البلاغه و روایت

۷- روش برداشت از تاریخ

۸- روش استنباط از منابع.

### تدریس

شاید این بهترین روش باشد که استاد مطالعه‌اش را در حضور شاگردها انجام بدهد تا آنها از طرز شروع و حرکت او به روش او پی ببرند و با شناخت روش، خود به قدرت برسند.

این گونه تدریس که امروز هست باعث تنبلی افراد و تورم مباحث شده، در حالی که با این گونه روش آموزشی افراد هم زودتر به نتیجه می‌رسند و هم برداشت‌های عظیم‌تر و غنی‌تری بدست خواهد آمد.

من از استادی برخوردار بودم که مطالعه‌اش و درسش در حضور من انجام می‌شد. مثلاً: مسأله‌ای مطرح می‌شد راجع به خمر، می‌دیدم او باب‌هایی را که روایات خمر در آن جمع شده در نظر می‌آورد، مثلاً: به کتاب طهارت و لباس مُصلّی و تجارت و اطعمه و اشربه و حدود مراجعه می‌کرد و سپس روایات را دسته بندی می‌نمود و با هم می‌سنجید و با کمک قواعد تعادل و تراجیح به نتیجه می‌رسید.

و نه تنها از نتیجه فکری که از مباحث تاریخی و رجالی و درایتی که در ذهنش می‌آمد بهره‌مند می‌شدم.

و شاید من بیش از یک سال مدام درس نخوانده بودم که کتاب‌های زیادی را که در چندین سال تمام نمی‌شود، بررسی نمودم. و حتی در همان ماه‌های اول با دوستانم که درس‌های دیگری داشتند مباحثه می‌گذاشتم بدون آنکه درسش را رفته باشم؛ چون من از روشی برخوردار بودم که راهم را نزدیک کرده بود. من از یک استاد بیش از مطالب به روشش کار داشتم، مطالبش هر چه می‌خواهد باشد از نافع آهو گرفته تا حدود و امر به معروف و جهاد...

مباحث برای من مهم نبود که روش اهمیت داشت. من نمی‌خواستم همچون استخری باشم که از آب سرشارم کند؛ چون این آب‌های پاک در هر استخری رنگ عوض می‌کنند و تبخیر می‌شوند و کرم و قورباغه در می‌آورند. من کاویدن‌ها را می‌خواستم و روش‌ها را که با طرح مسأله یا طرح آیه، ذهن استاد بر روی چه مدارهایی به جریان می‌افتد و این مدارها را از چه وقت و چگونه تحصیل کرده است. در نتیجه من از درس استاد به روش او پی برده بودم، در حالی که خود او از روش و سبکش خبر نداشت و نمی‌توانست مراحل فکری خود را بکاود و بنویسد و به دست بدهد؛ چون در این زمینه کاری نکرده بود.

## تفسیر

محصل در قسمت قرآن و تفسیر از تسلط و طرح سؤال و تفکر بهره مند می شود و سپس نمونه هایی می بیند که او را پیش می برد.

## نهج البلاغه

در قسمت نهج البلاغه هم باید به یک دید کلی برسد. نه تنها جمله ها و خطبه ها را که تمام نهج البلاغه را هضم کند. در این مرحله برای شناخت نهج البلاغه، به شناخت بینش، شناخت خواسته، شناخت کار و زمان علی نیازمند است.

با این شناخت ها دیگر میان خطبه های جهاد، زهد، تقوی، مرگ، آسمان، طاووس و... هیچ بیگانگی و جدایی احساس نمی شود که این مجموعه با هم مرتبط است.

علی در زمانی زندگی می کند که اتراف و اسراف و تجمل پس از فتوحات بی حساب و غنائم گسترده، جامعه را به بن بست کشانده. علی در این جامعه ولنگار و شتابنده باید کنترل و پاسداری بگذارد و جرثومه هایی را که بر سر کار هستند کنار بریزد.

برای این کنترل به تقوا و برای این کنار زدن به جهاد نیازمند است. تقوا و اطاعت بدون ایمان و عشق امکان ندارد. و ایمان به شناخت هایی از زیبایی، جمال، محبت، رحمت، بخشش، رحمانیت، همراهی و دوستی و

رفاقت نیاز دارد.

جهاد هم بدون آزادی و زهد امکان نخواهد داشت، آن هم جهادی که نه غنائم دارد و نه با بیگانه است.

جهاد رسول گر چه با خویشان و بیگانگان بود با غنائم همراه بود. و جهاد خلفا نیز با بیگانگان بود و همراه غنائم.

اما جهاد علی نه با بیگانه است و نه همراه غنائم که با برادر است و دست خالی... این جهاد به آزادی و زهدی نیاز دارد که از شناخت های عظمت انسان و عظمت راه او و عشق بزرگتر او، شناخت مرگ و شناخت دنیا و رنج هایش مایه می گیرد.

با این دید کلی تمام نهج البلاغه به هم گره می خورد و هر جمله علی در این مجموعه نقش می آفریند. و با این بینش هنگامی که خطبه ها و نمونه هایی بررسی شد، تسلط و برداشت های عمیق انسان را بارور می نماید.

این را بگویم که باید نهج البلاغه در خون تو جریان بگیرد و باید با زبان تو آشنا شود.

با این بینش کلی و با این نمونه ها و تمرین ها و با این تسلط، نهج البلاغه باز می شود بدون آنکه راهی بسته شود و عمری بگذرد.



## تاریخ

تاریخ جهان و انسان از لحظه‌ای که دخان بود و دود بود تا امروز که همراه دود و خون است، در دانش آموز، آن زمینه‌ای فراهم می‌کند که موقعیت خود را بشناسد و در این موقعیت به موضع‌گیری و وضعیت حساب شده‌ای دست بیابد.

امام علی می‌گوید: «تو که دو عمر نداری پس در تاریخ با عمر آنهایی که تجربه آموختند تجربه بدست بیاور و در عمر خودت آن را به کار بگیر».

برای برداشت از تاریخ این چنین بینشی از تاریخ عمومی جهان و سپس داستان انسان و تمدن‌های اغریق و یونان و فنیقیه و بین النهرین و ایران و بابل و سومر و کلد و... ضرورت دارد.

این خط ممتد تاریخی که حتی از فهرست تاریخ تمدن بدست می‌آید و یا از کتاب کوچک درک تاریخ برتراند راسل می‌توان به آن رسید، زمینه‌ای است که خط امروز تاریخ را گویاتر نشان می‌دهد. و بینش‌های تاریخی قرآن را تا آنجا که با این تاریخ مدون و یا فرضیه‌ها و نظریه‌های موجود ناهماهنگ است، جان دارتر و زنده‌تر می‌سازد.

تو در تاریخ، انسانی را می‌بینی که ادامه میمون‌هاست و به دنبال آتش و تولید و ابزار و سپس تکلم و جادو و سپس مذهب و فلسفه و علم و خط و تمدن و آن هم در خطه‌های شرق نزدیک و شرق میانه و شرق دور و

سپس در ادامه این تمدن‌ها از جزایر کرت و سیسیل و روم به اسکندریه و جزیره العرب و اروپای قرون وسطی و آمریکای قرون جدید و شرق امروز...

این بینش تاریخی، پیش زمینه‌ای است برای بررسی قانون‌های تحول و فلسفه تاریخ... و بررسی نظریه‌های مارکس، ماکس وبر، حرف‌های دورکیم، اگوست کنت و حرف‌های دیگران و دیگران...

این بینش تاریخی هنگامی که با این بررسی از قانون تحول و فلسفه حاکم بر تاریخ همراه شد، می‌تواند به سؤال‌هایی که باید در کنار هر حادثه طرح شوند، جواب‌هایی بدهد که راه‌گشای فردا و روشن‌گر امروز هستند. برای برداشت از تاریخ، محصل باید همراه صرف و نحو و معانی و بیان و تسلط و تفکراتش... به خلاصه‌ای از فهرست تاریخ جهان و انسان دست بیابد و سپس به قانون حاکم بر این مجموعه و فلسفه تاریخ روی بیاورد و آنگاه نظریه‌های مختلف را همراه سؤال‌هایی که طرح نموده بررسی نماید...

طرح سؤال‌ها در تاریخ باید با این خصوصیت شروع شود که ما هیچ حادثه‌ای را طبیعی حساب نمی‌کنیم.

نیوتون‌ها از لحظه‌ای به کشف دست می‌یابند که در برابر طبیعی‌ترین حادثه‌ها، چرا بگذارند و سؤال طرح نکنند. شروع یک تمدن و اوج آن و مرگ و نابودی آن هیچگاه طبیعی و بدون سؤال نیست که باید همراه

عامل‌ها و توضیح‌هایی باشد که یک دسته را به قهرمان‌گرایی و یک دسته را به تحلیل‌های مادی بر اساس روابط تولید و نیروی تولید و یک دسته را به خداگرایی و یک دسته را به روح جمعی کشانده است.

طرح سؤال می‌تواند زمینه‌ای برای نقد این‌گرایش‌های گوناگون و این تحلیل‌های متفاوت بدست بدهد.

در هر حال بر استاد است که به جای ماهی دادن به دانش‌آموز، به او ماهی‌گیری بیاموزد و زمینه‌های تحقیق را در او زنده کند و تنها به بحث‌ها و برداشت‌ها و نمونه‌ها قانع نشود. ارائه نمونه‌ها پس از این طرح کلی و این بینش و روش عمومی می‌تواند مفیدتر و سازنده‌تر باشد.

این استاد است که محصل را در چهار مرحله پیش می‌برد:

۱- در فکر و بینش،

۲- در قدرت روحی و وسعت سینه،

۳- در طرح عملی،

۴- در برنامه علمی.

این چهار برنامه را باید محصل شروع کند. تا فکر و بینش نباشد، تا تمام راه را ندیده باشد، کارش ریشه‌ای نخواهد داشت و در برابر طوفانی از پای خواهد افتاد. با این بینش و دیدار است که به قدرت می‌رسد و می‌تواند رنج‌ها را تبدیل کند و از دردها درس بگیرد. آنها که از این قدرت بهره نبرده‌اند زود اسیر می‌شوند و آلت دست می‌گردند. نقطه‌های ضعف

هلاکشان می‌سازد.

آنگاه بر پایه این حرکت فکری و این قدرت روحی، می‌توان طرح عملی یک عمر را ریخت. و بر این پایه‌ها می‌توان بارهای سنگین را آویخت. و با این برنامه عملی است که برنامه علمی و مقدار درس‌ها و کتاب‌هایی که محصل باید بیاموزد مشخص می‌شود. او می‌فهمد که چه مقدار از شیمی و فیزیک و یا از صرف و نحو و یا از طب و پرستاری و یا از معاشرت و برخورد، احتیاج دارد.

با این ترتیب، فکر، زمینه ساز بینش‌ها و قدرت‌های روحی است و بر پایه این دو ستون محکم، طرح عملی گسترده و نقشه یک عمر مشخص می‌شود که باید چه بکند و چه سازندگی‌ها و سوزندگی‌ها داشته باشد. و با این طرح علمی است که تکلیف مقدار علوم و مقدمات هر یک از این ساختن و سوختن، مشخص می‌شود.

### مرحله فکری

محصل باید با سؤال‌ها شروع کند، تا مسأله طرح نشده باشد، راه حل‌ها مفهوم نخواهد داشت و امکان نقد نخواهد داشت. در این مرحله باید پیش از هر تحقیق سؤال‌ها مطرح شوند و نیازهای گنگ باز شوند... و سپس با این نیازهای مشخص است که انسان می‌داند چگونه مکتبی را انتخاب کند و هنگام انشعاب مکتب‌ها سرگردان نماند.

سؤال‌ها از انسان شروع می‌شوند و سپس به جهان بیرون از انسان و سپس به قوای حاکم بر این دو می‌رسند. اگر کسی بتواند حرکت ماده تا حیات، تا شعور، تا انسان را بدون خدا حل کند و به فلسفه مادی دیالکتیک معتقد شود، دیگر جایی برای خدا نخواهد داشت و گرنه او خدا را یافته و آنگاه برای احساس او و قرب او باید بکوشد؛ چون احساس خدا نتیجه قرب اوست. تو هنگامی که از شیر دور هستی و یا در نزدیکی او با مانعی همراهی دیگر احساس عمیق نخواهی داشت. آنجا که تو نزدیک می‌شوی و حجاب‌ها را برمی‌داری، احساس‌ها قوی و نافذ می‌شوند.

کسانی از احساس خدا سرشار می‌شوند که به قرب او رسیده‌اند و مانع‌ها را برداشته‌اند. و کسانی به این قرب می‌رسند که به اطاعت رسیده باشند و اطاعت برای آنهایی امکان دارد، که از یقین برخوردارند.

در جریان فکری، کار از طرح سؤال به تفکر، به شناخت ابتدایی می‌رسد. اگر شناخت‌ها و فکرها، با ذکر و یادآوری همراه نشود، همچون بذری نوپا می‌خشکد. و اگر ذکرها به فکرها کمک کردند و همراهی زنده دل‌ها و برخوردارها و زیارت‌ها، فکر را رویانند، انسان به پیمان‌ها و عهدها و بیعت‌ها می‌رسد و سپس به اعمال ساده و ابتدایی موفق می‌گردد. این اعمال، خود عامل یقین هستند که عبادت نتیجه‌اش یقین است؛ «وَأَعْبُدْ

رَبِّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ<sup>۱</sup>». سپس یقین به شهود و دیدار می‌رسد. در دیدار به احساس و به تسلیم راه می‌یابد.

احساس نتیجه دیدار است و دیدار نتیجه کوشش. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ<sup>۲</sup>»؛ انسان... تو با رنج‌ها و کوشش‌ها به سوی پروردگار خود هستی پس به دیدار می‌رسی.

کسانی که حرکت آنها اطاعت است و از امر برخوردارند، در نتیجه رنج‌هایشان به لقاء می‌رسند و از احساس سرشار می‌شوند.

استاد باید پیش از شروع بر این نکته پافشاری کند، که اگر این حرکت تو اطاعت نیست، جز خستگی بهره‌ای نخواهی داشت. و هنگامی کار تو اطاعت خواهد بود، که از دستور برخوردار باشی و دستور خدا به مهم‌ترین کار ممکن تعلق خواهد گرفت. پس اگر تو این درس را می‌خوانی، معنای این کار این است که تو در این لحظه و در این مرحله، هیچ کار مهم‌تری نداری. و تو هنگامی می‌توانی این گونه محکم باشی که تمام جایگاه‌ها را در نظر بگیری. تو می‌توانی زیر زمین باشی و یا در روی آن، می‌توانی در سنگر باشی، می‌توانی در بیمارستان باشی، در اداره باشی، در کارخانه باشی و... هزارها جایگاه می‌توانی داشته باشی، پس اگر در میان این همه اینجا را گرفته‌ای دیگر فکرت نباید به جایی دیگر

۱- حجر، ۹۹.

۲- انشقاق، ۶.

مشغول باشد؛ چون فکر تو همیشه به دنبال مهم‌ترین کاری خواهد بود که آن را یافته. اگر تمرکز نداری، از همین کشف کن که تو کاری مهم‌تر برای خود سراغ داری، پس یا به آن پرداز و یا اهمیت کاری را که به آن مشغول هستی، برای خودت تحلیل کن تا فکرت با تو همراه شود که در این لحظه و با این بینش تو می‌توانی سریع و صحیح حرکت کنی.

انسان نمی‌تواند به زور خودش را در راهی که اهمیتمش را نیافته، بیندازد. تو باید خودت را آماده کنی و نیروهای پراکنده خودت را هماهنگ سازی. من‌های سرکش را که در تو فرمانروا هستند در یک جهت و همراه من راستین و خود خودت، به جریان بیندازی.

من در یک مرحله می‌یافتم که باید از این پرتقال بگذرم. می‌خواستم اطاعت کنم، همین که شروع می‌کردم، هزار نیرو در من سر می‌گرفت، بخلم می‌گفت: بابا ولش کن. ضعفم می‌گفت: خودت احتیاج داری. ترسم شلوغ می‌کرد که بیچاره بعد چه خواهی کرد؟ و کینه‌ام می‌گفت: تو می‌خواهی به آنهایی بدهی که اگر تو محتاج باشی نگاهت نمی‌کنند...

من در این هنگام چگونه می‌توانستم شروع کنم؟ تمام این‌ها دامنم را می‌گرفتند و دستم را می‌کشیدند...

من در این هنگام چه می‌توانستم بکنم؟ اگر می‌دادم، چون با درگیری و فشار داده بودم، یک پرتقال برایم یک کوه جلوه می‌کرد و بعدها مغرور می‌شدم و اگر نمی‌دادم که باخته بودم...

من در این بلبشو با این که می‌توانستم، صبر می‌کردم و پرتقال را نمی‌دادم. اما چه نداننی، نه این که خودم را رها کنم و تسلیم شوم، نه، عقب می‌نشستم تا حمله کنم. پرتقال را پوست می‌کندم، کوچک می‌شد. به من‌هایم، به خودم می‌گفتم، خوب، شما همین را نمی‌دادید. همین را که اگر نگه داری، لجن می‌شود و اگر بخوری تا چند ساعت دیگر کثافت و عفن...

می‌دیدم آن نیروهای سرکش آرام شده بودند. شرمنده شده بودند. هر کدام به کنجی خزیده بودند، که این همه تویخ نشوند. خوب می‌دیدند که چیزی نیست، که این همه کوشش برای همین، همین گند و لجن و یا کثافت و عفن؟ مگر نمی‌شد این را تبدیل کرد. مگر نمی‌شد این فناء گندیده را و این مردار را، به بقاء، به قرب، به رضوان تبدیل کرد؟! مگر نمی‌شد با این پرتقال یک دوست یک همراه ساخت؟! مگر نمی‌شد با همین، درس گذشت و انفاق و ایثار نشان داد؟! چرا. تمام این‌ها شدنی بود و بخلم، ضعف‌ها، کینه‌ها و ترس‌ها، هم فهمیده بودند و آرام گرفته بودند. دیگر نمی‌خواستند ولی به زور به دهان خودم فشار می‌دادم که بخورم، که کوفت کنم، که ببینم چه می‌شود؟

راستی تمام آن سرکش‌های عاصی می‌مردند و می‌توانستم حتی یک صندوق آن را بدهم و دیگر حتی گرفتار غروری نشوم.

این راه بود. نه بزور دادن و به غرور رسیدن. و نه تسلیم شدن و خود را

رها کردن.

نیروهای پراکنده و عاصی باید یک جهت شوند و اهمیت راه را بیابند که در این هنگام، دیگر مانع نشوند، هیچ، حتی خود دستور می دهند و همراهی هم می کنند.

هنگامی که تفکر این گونه رهبری شود، احساس ها و قرب ها هم به دست خواهند آمد؛ چون فشارها در این مرحله اطاعت هستند و اطاعت ها، باعث قرب و دیدار و رضوان.

این جریان فکری، همراه سؤال ها و توضیح نیازهای گنگ، انسان را از سرگردانی و تحقیق های چندین ساله نجات خواهند داد؛ چون کسی که نمی داند چه می خواهد، نمی داند از کجا باید بخواند و از کدام مغازه باید تهیه کند. کسی که نیازها را باز می کند و سؤال ها را قدم به قدم پیش می کشد زود به مرحله عمل می رسد و از حیرت می رهد. من مادام که فقط در اینجا مانده ام که باید غذا بخورم، به جایی نخواهم رسید، اما آنجا که این سؤال را پیش می کشم؛ چه غذایی؟ و مشخص می کنم که نخود و لوبیا و... سؤال می کنم که نخود در کجاست و لوبیا را از کجا می توان خرید؟

با این سؤال های دقیق به مرحله عمل نزدیک شده ام و حتی می توانم از دوستانی که هیچ کاری از آنها ساخته نبود، کارها بکشم؛ که برادر تو کجا می روی؟ پس فلان چیز را بگیر. و از کجا برخواهی گشت؟ پس بیا و فلان چیز را با خود بیاور.

این تفکر است که هم به احساس و قرب می رسد و هم به عمل و دیدار. و با این بینش است که کار، نیمه کاره نمی ماند؛ که آن استاد می گفت: طلبه ها اول که شروع می کنند مثل کشمش هستند، مفید و طاهر. ولی بعدها، که آب افتادند، شراب می شوند و مستی می آورند... باید بمانند تا دو ثلث آن برود و سرکه بشوند تا داروی دردها باشند.

کسانی که می خواهند فقط یک مقدار بخوانند و ول کنند، فقط به غروری می رسند، که خیال می کنند کاتب وحی شده اند و یا حامل آن و در رابطه با خداوند کائنات. دیگر به هیچ کس سر فرود نمی آورند و به هیچ صراط مستقیمی راضی نمی شوند.

### قدرت روحی

این جریان فکری است که محصل را آماده می کند و به راه می اندازد و در راه نمی گذارد. و همین جریان است که زمینه ساز حرکت روحی و قدرت روحی خواهد بود؛ چون در جایی دیگر توضیح داده شده که قدرت در قرب به دست می آید. آنها که به احساس و اطاعت می رسند و به قرب و جوار راه می یابند به قدرت رسیده اند. دیگر برایشان مهم نیست که چه پیش می آید که آنها خط آخر را دیده اند، فقط می خواهند بر روی مرز باشند.

اگر شروع می کنند نه به خاطر این است که امکانات دارند بل به خاطر

این است که تکلیفشان هست، پس باید شروع کنند. اگر رسیدند که مطلوب همین است و اگر ماندند که دیگر توبیخی نیست. عیب کار این است که ما در جا می‌سوزیم. می‌گوییم یک لیتر بنزین بیشتر نداریم. و در جا مصرف می‌شویم. در حالی که اگر اینجا ایستادن، به امید تهیه سوخت نیست باید پیش بروی؛ چون هنوز سوخت داری. آنجا که سوخت تو تمام شد برایت عذری هست. و چه بسا که با جریان خودت به پایگاه‌هایی برسی و سوخت‌هایی بیابی.

من آنقدر تجربه دارم که دیگر هیچ عذری در ماندن نمی‌بینم و در جا سوختن را کفر می‌دانم. من اگر پول داشتم می‌رفتم... پس حال هم می‌روم چون دیگر تهیه این کار بر عهده من نیست. من مهم‌ترین کارم همین است که در دست دارم. با این کار هیچ تکلیفی برایم نیست. آنجا که ماندنم و تکلیفم عوض شد، بی دست و پا نخواهم بود که دست‌هایم از دست‌های دیگران ضعیف‌تر نیست.

## طرح

بر اساس این فکر و این قدرت، طرح عملی به دست می‌رسد، آن هم طرحی در رابطه با نسل‌هایی که می‌آیند و نسل‌هایی که رفته‌اند. در این طرح است که تو، به مواد و به کادر و نفرات مورد نیازت آشنا می‌شوی. و در این هنگام است که از هر کس در این طرح می‌توانی بهره

بگیری و از هر آجری می‌توانی کام بستانی. کاروان‌داری که خلق را به خانه خدا می‌برند، همیشه در برخوردها، در انتظار کشف استعدادی هستند که در کاروانشان مشکل گشا باشد، و باربردار... و همین طور کسانی که به کاری بزرگ رو آورده‌اند و به آن کار علاقمند شدند، همیشه در انتظار مهره‌هایی هستند که آنها را به کار بگیرند.

پس از تهیه کادر و مهره‌ها، می‌توانی آنها را سازمان بدهی و هر یک را بر سرکاری بگماری. و اگر در میان راه مهره‌ای از دست دادی می‌توانی تجدید سازمانی کنی.

## برنامه

با این طرح عملی دیگر تو گنگ و حیران نیستی که چه درسی بخوانی و چقدر بخوانی و چگونه بخوانی... کسی که آب می‌خواهد یا کسی که سقایی را می‌خواهد، با کسی که سقاها را سرشار می‌کند، یکسان نیستند، که هر کس با هدفی که دارد، طرحش مشخص می‌شود و نیازهایش آشکار می‌شوند.

انسان بر اساس نیازها و استعدادهای خویش می‌یابد که در سرزمین عمر خود باید ساختمانی را بالا ببرد. با این دو عامل هدف مشخص می‌شود و بر اساس هدف مشخص، نیازهای هدف آشکار می‌شوند. کسی که می‌خواهد خانه بسازد با کسی که مرغداری می‌خواهد برابر

نیست. هر هدفی نیازی دارد و این نیازها مرحله بندی می شوند و در هر مرحله، مسائلی هست که باید با آن درگیر شد و در برابر آن موضع گیری نمود.

نیازها و استعدادها، هدف، نیازها، مرحله‌ها، مسأله‌ها، موضع‌گیری‌ها، این‌ها شروع و پایان یک طرح هستند. طرحی که می‌تواند روشنگر برنامه علمی تو و مقدار درس‌های صرف و نحو و منطق و هنر و ادبیات و اصول و فقه و تفسیر و حدیث... باشد.

با این طرح کلی و همراه این ملاک‌ها و روش‌ها، دانش آموز سریع و پخته می‌تواند کارش را شروع کند و در کنار درس و بحث به مطالعات و تفکراتی در زمینه‌های متنوع و شیرین رو بیاورد... و یا حالت‌هایش را بنویسد و موقعیتش را تشریح کند که قلمش روان و آماده گردد. او می‌تواند با شروع سازنده باشد. و هم نویسنده و گوینده و هم بخشنده و در تمام مراحل، بارور و بیدار.

کسانی که این گونه نوشتن را نیاموخته‌اند و فقط با مونتاژ مقاله‌ها و خلاصه چند کتاب، خود را به نوشتن عادت داده‌اند، نه قلم آنها احساسی را زنده می‌کند و نه حرف تازه‌ای را می‌آموزد. و نه می‌تواند حرف‌های تازه‌ای را در خود بپروراند... کسانی که حرف زدن را نیاموخته‌اند، حرف‌هایشان مسخ می‌شود و نامفهوم می‌ماند.

با این طرح و بینش محصل آماده است که کارش را شروع کند و تمام

راهش را شناخته و مراحلش را درک کرده است. و می‌فهمد که چرا از صرف می‌خواند و چرا از نحو و می‌داند که این‌ها را با چه کارهایی باید همراه کند و تکمیل بنماید. او در این مرحله وقتی کتاب صرف را باز می‌کند در انتظار دیدن ابوذر و سلمان نیست. فقط قاعده‌هایی را می‌خواهد که او را در فهم قرآن کمک کند و در هر مرحله ترجمه و تفسیر و روح و نور قرآن با اصولی همراه سازد.

و هنگامی که با مشکلی روبرو می‌شود، فرار نمی‌کند؛ که یافته باید از دردها درس گرفت. و یافته که فشارها باعث ورزیدگی است.

محصل با این دید به عشق رسیده و از درس خسته نمی‌شود بلکه می‌کوشد و سریع و رونده است. مخصوصاً آنجا که با توضیح استاد و تذکرات او کار زیاد و وقت کم را ببیند. و مخصوصاً هنگامی که با رقابت‌ها به جریان بیفتد. در این شرایط، زود و سریع و عمیق به مقصد می‌رسد، مخصوصاً آنجا که استاد از آگاهی برخوردار باشد و بیشتر از مطالب به روش، فکر کرده باشد و به جای ماهی دادن به آموختن ماهی‌گیری پرداخته باشد.

من دوستانی داشتم که در مدت سه ماه سیوطی را شروع کرده بودند و آیه‌های قرآن را تجزیه و ترکیب می‌کردند و بر قرآن هم مسلط شده بودند و در قسمت‌های مطالعات و تفکرات هم گام‌هایی برداشته بودند و از مذهب هم به طرح‌های کلی و دیدگاه‌های وسیع رسیده بودند. آخر

صرف و نحو را می‌توان خلاصه و دسته جمع فهمید. ولی باید این‌ها را نه در حافظه که در ارتکاز و تمرین آموخت. و باید به ترجمه فارسی و عربی به فارسی دست زد تا کمبودها روشن شود و کوشش‌ها جهت بگیرد.

من دوستانی را دارم که در مدت چهار سال خارج را شروع کرده‌اند و آن‌ها هم نه در یک بعد که در تمام ابعاد رشد کرده‌اند؛ هم در تحصیل و هم در سازندگی و تولید مثل و تعاون و تکافل. آنها به خوبی درک کرده‌اند که به خاطر یک دوست و گرفتاری او لازمست حتی دو روز درس نرفت؛ چون آنجا که با شش ساعت درس سه هزار ساعت درس از دست برود و بمیرد و یا بماند و گند بگیرد، بزرگ‌ترین خیانت‌ها صورت گرفته است.

آنها نه فقط با حافظه که با فکر و عقل و اراده و قلب و روح خود هم کار کرده‌اند و این استعدادها را به جریان انداخته‌اند. آنها غذای فکر و عقل و اراده و قلب و روح خود را می‌شناسند و چگونگی تغذیه را یافته‌اند؛ و این است که نه فقط معلومات تلنبار کرده باشند و اسیر اصطلاحات شده باشند، که علوم و قدرت‌ها و ثروت‌ها برایشان ملاک نیست. ملاک افتخار جهت دادن به این همه سرمایه است و بهره برداری از آنها که احتکار آنها و یا در غیر راه صرف کردن و اسراف آنها هر دو ضربه دارد و چوب دارد.

که در زمستان سرد اگر کبریت را به چراغ نزی، چوب می‌خوری و اگر کبریت را به زیر لباس بزنی و در غیر جایگاهش از آن بهره برداری

کنی، می‌سوزی. احتکار و اسراف هر دو چوب دارد و صدمه دارد.

استاد باید ملاک‌ها را برای محصل مشخص کند و برایش توضیح بدهد که داده‌ها ملاک نیست و سودها هم ملاک نیست. داده‌ها از خداست و سودها از سرمایه‌ها. نه مقدار سرمایه مهم است و نه مقدار سود، بلکه نسبت سود به سرمایه مهم است. ده تا آجری را که یک پیرزن با کم کردن غذای خود به مسجدی کمک کرده است نمی‌توان با ده میلیون تومان کمک تجاری مقایسه کرد؛ چون تاجر از غذایش کم نشده و نسبت به سرمایه‌اش کاری نکرده است. مهم مبلغ سرمایه‌اش و یا مبلغ کمکش نیست؛ که سرمایه از دیگری است و کمک هم مربوط به سرمایه است. آنچه برای اوست مقدار کوششی است که بر روی سرمایه دارد.

اگر این ملاک‌ها روشن شود دیگر درس‌ها و علوم بت شاگرد نمی‌شود و مرء و ریاء بوجود نمی‌آورد که هر چقدر بیشتر بیابد بیشتر باید بکوشد در حالی که نه به یافته‌هایش نگاه می‌کنند و نه به کوشش‌هایش، بلکه به نسبت این دو با هم. و مهم‌تر به جهت این نسبت، که برای چه کسی و در چه راهی این همه کوشش کرده و خود را به زحمت انداخته است.

راستی چه دین عمیقی که حتی به اعمال نگاه نمی‌کند و به نسبت‌ها قانع نمی‌شود که مهم جهت عمل است و عامل و انگیزه عمل که **اِنَّمَا**



الأعمال بالنیات؛<sup>۱</sup> حتی عمل با جهت آن و نیت آن نقد می‌خورد.

محصل در نزد استاد نه فقط صرف و نحو می‌آموزد که ملاک‌ها را می‌شناسد و حتی از استاد درس تکافل و تعاون و سعی در گرفتاری دیگران می‌گیرد؛ چون می‌بیند که استادش چگونه در تمام مسائل با او نزدیک است. استادش فقط مدرس نیست که درسش را بدهد و برود، بلکه یک مربی سازنده است که به مهمانی رفتن و مهمان آوردنش سازندگی دارد و ملاک دارد و فقط هوس رفت و آمد نیست.

استادش در مسائل خصوصی و خانوادگی او راه دارد و نه تنها مدرس که مشاور او هم هست و معاون او هم هست و وکیل و کارگزار او هم هست. استاد می‌تواند در همین روزهای اول تمام کلیدها را به محصل بدهد و تمام صحنه‌ها را به او نشان بدهد و با عمل او را رهبری کند. آن عملی که از دو خصوصیت برخوردار است:

**هم جهت عمل و چرای عمل مشخص شده**

**و هم عامل و فاعل عمل پذیرفته شده.**

اگر عمل از این دو خصوصیت برخوردار نباشد نتیجه‌ای نخواهد داشت. اعمالی که جهتش مشخص نشده، حمل بر حماقت می‌شود و فاعل شناخته نشده و پذیرفته نشده به مسخره گرفته می‌شود و چوب می‌خورد. من کسانی را سراغ دارم که خواسته‌اند بدون مراعات این

۱- تهذیب، ج ۱، صص ۸۳ و ۱۸۶.

زمینه‌ها درسی بدهند، اما درس که نداده‌اند هیچ، بلکه چوب حماقت و طرد را بر خود خریده‌اند حتی از نزدیکترین کسانشان، حتی از آنها که برایشان کاری کرده بودند.

هنگامی که استاد دوست و مربی و مشاور و معاون و الگوی شاگرد شد و با تمام حرکاتش به او درس داد آن وقت درس صرف و نحو... تفسیر و تاریخ، می‌شود پای شاگرد، نه بار او؛ که در این سطح شاگرد به آزادی و رهبری استعدادهایش رسیده و از اسارت‌ها رهیده؛ چون یافته که بزرگ است و حتی بهشت کوچک‌تر از اوست تا چه رسد به علوم و قدرت‌ها و ثروت‌ها. او می‌خواهد خودش را زیاد کند؛ چون مادام که خود ما زیاد نشده باشیم هر چیزی را زیاد کنیم، کم می‌آوریم. اندامی که هماهنگ رشد نکرده، هر عضوش زیاد و بزرگ شود جز رنج چیز دیگری ندارد. خود ما؛ یعنی تمام وجود و رشد هماهنگ این وجود نه بزرگ شدن یک دست و یا یک پا که این بزرگ شدن و زیاد شدن جز رنج بهره‌ای ندارد. کسانی که خود را هماهنگ پیش نبرده‌اند، فقه و علم و قدرت و ثروت آنها رنج آنها است، ولی همراه این شرط اگر به حد عالی رهبری و شناخت فقه اسلامی و تمام دین هم برسند باد نمی‌آورند؛ چون او پیش از آنکه به اجتهاد برسد به انسانیت رسیده و از سطح غریزه‌ها و اسارت‌ها بالاتر آمده و در حد وظیفه زندگی می‌کند. با این شرط است که نه بازیچه می‌شود و نه بازیگر و نه تماشاچی که رهرو منزل عشق است و پایکوب

صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه‌ها تا رشد.

در این شرایط است که می‌توان از همان روایت اول کتاب شرح امثله به او درس‌هایی داد که بتواند تمام رذائل را از خود جدا کند و بتواند نظام اخلاقی اسلام را بشناسد و بیابد که چگونه از تفکر می‌توان به شناخت و معرفت رسید و با معرفت الله می‌توان به عشق و ایمان رسید و با عشق او هم به اطاعت و تقوا و هم به زهد و آزادی، که عشق هم عمل را می‌سازد و هم از دیگران آزاد می‌نماید.

و سپس بیابد که با این زهد و آزادی چگونه می‌توان به مرحله‌ی رضا رسید که در هر کلاسی درسی هست و در هر حال پایی برای حرکت. چه در دارایی‌ها و چه در نداری‌ها، که در دارایی پای شکر هست و در نداری پای صبر. از آنچه او داده باید برای او بهره‌گرفت؛ شکر و در گرفتاری‌ها به پای غیر او نجسبید؛ صبر.

و سپس می‌یابد که با این آزادی و خشنودی چگونه می‌توان به رشد و معرفت دست یافت و به مرحله‌ی تفویض رسید که **أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ.**

## فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

### روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

### اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

### دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

### تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...  
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...  
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...  
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

### امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

### نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

### عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...  
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

## اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

## حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

## درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

## اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

## مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

## دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س).

## حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

## هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

## یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

## نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).

۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).

۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.

۲۱. درس و بحث: صرف، منطوق، اصول، و...

## نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

## آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاد: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگ‌ی لیلۃ القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: [www.einsad.ir](http://www.einsad.ir)

EMAIL: [info@einsad.ir](mailto:info@einsad.ir)

انتشارات لیلۃ القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد